

زندگی در

میان پرده بحران



چه میزان علم بتواند این مسیر را به پیش برد، موضوع مشخصی نیست.

حال هرچه هست، دنیای انسان با معنایی که از زندگی ارائه می‌کند، جریان می‌یابد و به حرکت خود ادامه می‌دهد. دریافتن معنای زندگی، شاید بزرگ‌ترین دغدغه بشر تا امروز بوده است. اینکه چیستیم و چگونه باید باشیم، پرسشی است که ذهن‌های بسیاری را به خود مشغول کرده است.

در جستارهای مرتبط با مرگ قطعاً به حوزه‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بسیاری برمی‌خوریم. تحمل و پذیرش واقعیت مرگ گریزی ندارد؛ اما انسان به صورت فردی یا اجتماعی از این واقعیت گریزان است. تبعات روانی این موضوع، چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی، از جمله آسیب‌هایی است که درهم شکستگی‌های فاجعه‌آمیزی را احتمالاً در پی خواهد داشت. اینکه یک انسان در خود فروشکند یا یک جامعه دچار سد بلند معنایی شود، بحرانی است که راه علاج آن، تجویزهایی از پوچی و پوچ‌گرایی‌هاست. بررسی علل و عوامل ایجاد چنین فروشکستگی‌هایی نیاز به بررسی تاب‌آوری و میزان آن در رفتار آدمی دارد. اینکه انسان تا کجا می‌تواند نبودن خود و عزیزانش را تحمل کند، باید به صورت دقیق مورد واکاوی قرار گیرد؛ از این رو بازتاب مرگ در حوزه‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در کنار مفاهیم فلسفی آن، نیز بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

جهان امروز، جهان تبدیل تهدیدها به فرصت‌هاست. چه بسیار تحولات مهم و سرنوشت‌سازی که بعد از وقوع یک بحران یا فاجعه یا حادثه‌ای به ثمر نشسته و جهانی متفاوت را رقم زده است. انتظار ایجاد یک تحول اساسی بعد از هر بحرانی، با توجه به رویکردی تاریخی، انتظاری معقول و ممکن خواهد بود. چه بسیار تحولاتی که بعد از غم‌های سهمگین و تحمل ناگواری‌ها، برای جوامع و انسان‌ها به وقوع پیوسته است.

آن جهانی شده است. انسان آن هنگام که تصور کرد، زمانی خواهد آمد که قطعاً دیگر وجود نخواهد داشت و چراغ ذهنی که تا دیروز می‌اندیشید و بودن را تجزیه می‌کرد، ممکن است دیگر نباشد، به آینده ناامید شد و اندک‌اندک به سوی پوچی گام برداشت. محصول طبیعی این ناامیدی، پوچ‌انگاری کل مسیر زندگی است.

آرامش از والاترین سرمایه‌های انسانی است که یک نفر می‌تواند داشته باشد و در راستای حل همین چالش مرگ نهفته است؛ به خصوص در جهانی که لزوماً همه تا ده‌ها سال عمر نمی‌کنند و بحران‌ها و حوادث مختلفی در کمین پایان زندگی نشسته‌اند.

گریز از واقعیت مرگ ابداً ممکن نیست و هرچه انسان سعی کند آن را به فراموشی بسپارد، مرگ اطرافیان و عزیزان تلاطمی است در دریای عمیق جان آدمی.

حال چه باید کرد؟

اکنون امیدواری درباره آگاهی از مرگ و پس‌از آن با پیشرفت‌های دانش بشری بیشتر شده است. علوم جدید ممکن است دریچه جدیدی از مرگ را به روی انسان بگشایند تا به وجود یا عدم وجود جهانی بعد از آن، به گمان و حتی یقین واصل شوند. بنابراین علم، وسیله‌ای خواهد شد تا مسیر حرکت آدمی، به وضوح روشن شود و چون نورافکنی بر حقیقت هستی بنابد؛ کم‌اینکه تاکنون در حوزه‌های مختلف نیز درباره مرگ و پس‌از آن تحقیقاتی صورت گرفته و در حال انجام است که بحث درباره آن‌ها فعلاً در این مجال نمی‌گنجد؛ اما اینکه به

زندگی در میان پرده بحران، آن هم بحرانی که در آن مرگ فراگیر دامن بشریت را می‌گیرد، چگونه است؟ این پرسشی بسیار اساسی است که اینک با توجه به بحران اخیر، برای بهبود کیفیت زندگی و بخشیدن جانی دوباره به آن اهمیت می‌یابد.

مرگ واژه‌ای است که برای برخی از آدمیان تداعی‌کننده ترس و دلهره‌ای عمیق و برای برخی دیگر دریچه‌ای به سوی امید است؛ ولی معمولاً بشر به آنچه بدان آگاهی ندارد، از زاویه ترس می‌نگرد. مرگ هم همیشه وادی ناشناخته‌ای برای انسان بوده و آگاهی درباره آن تقریباً ناشدنی است.

مرگ از منظر برخی، پایان وجود انسان و زندگی است و از منظر عده‌ای دیگر، تبدیل نوع زندگی و تغییری عمیق در پیمایش سیر عالم و گام‌نهادن در مرحله‌ای جدید است. حال آنچه پس از مرگ رخ می‌دهد، از بزرگ‌ترین مجهولات زندگی بشری بوده که جز ابزارهای این دنیایی، ابزار خاص دیگری برای اکتشاف آن، وجود نداشته است. گرچه مکاتب و ادیان در رابطه با مرگ، نظریات گوناگونی را بیان کرده‌اند، ولی همگی گویای این وضعیت بوده‌اند که مرگ، پایان وجود انسان نیست. امید و باور به جهانی فراتر یا در امتداد این جهان، بسترساز بسیاری از تئوری‌پردازی‌های

دنیای انسان
با معنایی که
از زندگی ارائه
می‌کند، جریان
می‌یابد و به
حرکت خود ادامه
می‌دهد. دریافتن
معنای زندگی،
شاید بزرگ‌ترین
دغدغه بشر تا
امروز بوده است





در این شماره از ویژه‌نامه برآنیم تا انسانی را که در میان بحران مرگ فراگیر گرفتار آمده است، از زوایای اجتماعی، فلسفی، عرفانی، حاکمیتی، اقتصادی و... بررسی کنیم و ببینیم چگونه می‌توان مرگ را معنا کرد، زندگی را همراه با مرگ نگریم و به تحلیلی عمیق در حوزه اجتماعی در خصوص بحران و پیامدها و اثرات آن دست یافت؛ شاید زیستن انسان را برای رسیدن به بهترین حالت ممکن شاهد باشیم.

ابزارهای این دنیایی است. پیوند میان معنا و علم، ضریب کسب اطمینان برای دستیابی به شیوه زیست مطلوب انسان را افزایش می‌دهد؛ از آن جهت که علم؛ خرافه و امور ضد عقل را جدا می‌سازد و معنا؛ افق بلندی را برای حرکت علم به نمایش می‌گذارد.

با نگاهی مجمل چنانچه بخواهیم زندگی انسان را در میانه بحران‌ها بررسی کنیم، از پیوند دو مقوله معنا و دانش نمی‌توان به راحتی عبور کرد؛ معنایی که ممکن است از دین، فلسفه، عرفان و... حاصل شده باشد و علمی که برخاسته از تلاش‌های شناختی با